

قاصدک

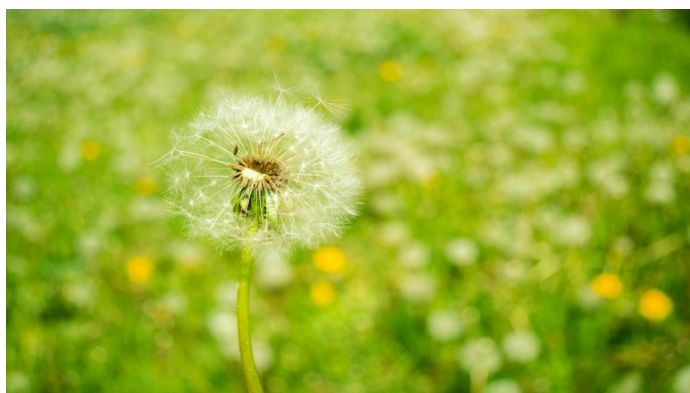
مهدی اخوان ثالث

قاصدک هان چه خبر آوردی
از کجا وز که خبر آوردی
خوش خبر باشی اما
گرد بام و در من
بی‌ثمر می‌گرددی
انتظار خبری نیست مرا
نه زیادی نه ز دیاری، باری
برو آن‌جا که بود چشمی و گوشه با کس
برو آن‌جا که تو را منتظرند
قاصدک
در دل من همه کورند و کردند
دست بردار ازین در وطن خویش غریب
قاصد تجربه‌های همه تلخ
با دلم می‌گوید
که دروغی تو دروغ
که فریبی تو فریب
قاصدک هان، ولی... آخر... ای وای
راستی آیا رفتی با باد؟
با توام ای! کجا رفتی؟ آی
راستی آیا جانی خبری هست هنوز؟
مانده خاکستر گرمی، جانی؟
در اجاقی- طمع شعله نمی‌بندم- خردک شرری هست هنوز
قاصدک
ایرهای همه عالم شب و روز
در دلم می‌گیرند.



قلم‌زنان نوجوان نشریه دانش‌آموز در این شماره، به وضعیت زندگی کودکان در خانواده‌های کم درآمد پرداخته‌اند. کودکان زیادی زیر استاندارد رفاه اجتماعی قرار دارند و در فقر نسبی زندگی می‌کنند. بالطبع گذراندن تابستان برای تمامی کودکان و نوجوانان در سوئد یکسان نیست. چرا که در تعطیلات تابستان فقر و فاصله طبقاتی بسیار عیان‌تر است و حتی برخی از کودکان و نوجوانان ما فاقد لباس مناسب برای شنا هستند. بخش زیادی از این کودکان، حاشیه‌نشین شهرهای بزرگ اند. آرزوی ما این است که این فاصله طبقاتی از میان برداشته شود و همه کودکان و نوجوانان ما، جدا از موقعیت خانواده‌ها از حقوق یکسان و برابر برخوردار گردند.

نشریه دانش‌آموز با شادی به قلم‌زنان نوجوان خود در آستانه فصل تابستان تبریک می‌گوید که توانسته‌اند بار دیگر با توان و پشت کار خود، نشریه دانش‌آموز را پر بارتر از همیشه انتشار دهند.



www.daneshamooz.se

معلم

آموزش حق پایه ای هر انسان است!

کودکان آواره و بی سرپرست اروپایی در یکی از اردوگاه‌های کردستان سوریه (روژ آوا)

من سرگردانی و تنها بودن را از کودکی می‌شناسم. سنی نداشتم که همراه عمویم و خانواده‌اش از بمب و جنگ افغانستان فرار کردیم. این راه دراز را بخشی پیاده و سواره سفر کردیم تا به جای امنی پر از موهبت برسیم. وقتی که نزدیک به این بهشت شدیم در نزدیکی مرز به علت غیرقانونی آمدن بازداشت شدیم.

سال‌های غربت را فراموش نمی‌کنم پدر و مادری نداشتم و بعدها عمویم توانست سرپناهی پیدا کند و ما در آن‌جا منزل کردیم.

من در جاده‌های پشت کارگاه‌ها در خاک و سنگ بزرگ شدم. در کوچه‌ها یاد گرفتم چگونه از خود مراقبت کنم و کار و زندگی و خواندن و نوشتن را هم در زیرزمین‌ها و خیابان‌ها آموختم.



هفته گذشته اخبار سوئد مرا به آن روزها پرت کرد هنگامی که کودکان آواره و بی سرپرست اروپایی را در یکی از اردوگاه‌های کردستان سوریه (روژ آوا) نشان می‌داد که خوش‌بختانه چگونه هفت کودک تروریست معروف «میشل اسکروموس» سوئدی - نروژی، بر طبق قوانین اتحادیه اروپا و کشور سوئد و با تلاش پدر بزرگ به سوئد آورده شدند از اتفاقات خوب هفته گذشته بود. اما صدها کودک دیگر که شهروند اروپا به حساب می‌آیند در اردوگاه‌ها بیمار و سرگرداند و هنوز خبری از انتقال این کودکان آواره به اروپا داده نشده است. برای من این سؤال مطرح می‌شود که شاید کودکان دیگر اروپایی‌الاصل چون فرزندان میشل اسکروموس این چهره شناخته شده به حساب نمی‌آیند. زیرا والدین بخش عمده آنان، خارجی‌تبار هستند.

مراد رضایی، 20 ساله

اهداف نشریه دانش آموز:

- * اشاعه فرهنگ مطالعه و پژوهش بین معلمان و دانش‌آموزان؛
- * تبادل اندیشه و نظریات علمی بین دانش‌آموزان؛
- * ایجاد بستری برای رشد و پویایی مسایل آموزشی و پرورشی؛
- * ارتقای سطح دانش، آگاهی و معلومات دانش‌آموزان؛
- * آموزش کتبی زبان مادری.

آدرس امیل تماس با نشریه:

daneshamooz2016@gmail.com

آموزش زبان مادری حق مسلم هر انسانی است!

21 فوریه، روز جهانی زبان مادری است. روز جهانی زبان مادری بیش از هر جای دیگری، متوجه کشورهای است که دارای تنوع زبانی گسترده‌ای هستند تنوعی که به گفته جنوا اسپیرتمن، امری طبیعی، میراثی انسانی و سرمایه‌ای اجتماعی است. اما در کشورهایی همچون ایران، متأسفانه زبان‌های مادری همه مردم این کشور غیر از فارسی، یعنی زبان‌های ترکی آذری، کردی، عربی، بلوچی و غیره ممنوع است.

جنوا اسپیرتمن، زبان‌شناس و متخصص سیاست‌های زبانی در دوران پسااستعمار، در گفتگوی اختصاصی، ضمن شرح اهمیت آموزش و تحصیل به زبان مادری، از سیاست‌های زبانی که منجر به یکسان‌سازی زبانی می‌شوند، انتقاد می‌کند و می‌گوید: «اگر شما آموزش و ترویج یک زبان را قدغن و غیرقانونی کنید، در نهایت، آن زبان را حذف می‌کنید و با از بین بردن آن زبان، فرهنگ آن گروه زبانی را نیز نابود می‌کنید و در نهایت، خود آن مردم را حذف و از بین می‌برید. ممکن است که آن‌ها به صورت فیزیکی از بین نروند اما آن‌ها دیگر خودشان نیستند بلکه تبدیل به دیگری شده‌اند که به زبان و فرهنگ دیگری تعلق دارند. آن‌ها دیگر وجود خارجی ندارند.» این استاد دانشگاه می‌شکلان تأکید کرده است: «وضع قوانینی که سیاست‌گذاری‌های زبانی را اجباری می‌کند، گامی اساسی در جلوگیری از نابود کردن زبان‌ها است.» وی سیاست زبانی آفریقای جنوبی را مثال خوبی در این زمینه می‌داند، کشوری که در آن یازده زبان رسمی وضع شده است.

جنوا در جواب سؤال: «بسیاری از زبان‌شناسان بر آموزش زبان مادری و تحصیل به آن زبان تأکید می‌کنند، چرا؟»، چنین جواب داده است: «این مساله که کودکان به زبان مادری خود آموزش ببینند، مساله بسیار مهمی است، به این دلیل که، این زبان، تنها زبانی است که کودکان به بهترین نحو آن را متوجه می‌شوند. پیشینه تحقیقات در سراسر جهان این مساله را اثبات می‌کند که موثرترین راه برای آموزش مفاهیم و مهارت‌ها به کودکان، استفاده از زبان مادری آن‌ها است. این آموخته‌ها، در تمام عمر با او خواهند بود.»

به نظر جنوا: «آموزش زبان مادری کاملاً طبیعی و ضروری است و در ارتباطات انسانی، بسیار مهم و مفید است. البته در کنار آن، انسان‌ها به زبان مشترکی هم نیاز دارند تا بتوانند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. با این‌که تنوع زبانی کاملاً یک مساله طبیعی است اما ما انسان‌ها، به زبان مشترکی نیاز داریم تا با کسانی که خارج از حیطه زبان مادری‌مان هستند، ارتباط برقرار کنیم. اما عواطف و احساسات و اندیشه‌ها و ارزش‌ها و مفاهیم این چنینی، می‌توانند به بهترین شکل، توسط زبان مادری هر فرد منتقل شوند و در برخی موارد، زبان مادری تنها ابزار موجود برای انتقال مفاهیم ذکر شده است...»



عنصر زمان

انگار هرچه که بزرگتر بشوی بیش‌تر احساس کمبود وقت می‌کنی، که وقت برای رسیدن به آرزوهایت کم داری. راستش را نمی‌دانم از سن است یا از جاه طلبی آدم. هرچه زمان جلوتر می‌رود و موفقیت‌ها بیش‌تر می‌شود جاه طلب‌تر می‌شود. و دلش می‌خواهد زمان بیش‌تری برای رسیدن به تمام رو‌ها‌هایش داشته باشد... زمان هم باید هم‌چون یک عنصر ناشناخته در جدول مندلیف قرار می‌گرفت. اصلاً، چه می‌شد که در جدول مندلیف شیمی دبیرستان یک عنصر به نام زمان هم اضافه می‌شد که هیچ چیزش مشخص نبود که اگر با روزگار ترکیب شود واکنش نشان می‌دهد. عجیب و غریب‌ترین اتفاق‌ها می‌افتد. عنصری‌ست که بیش‌ترین تاثیر را بر روی رسیدن به آرزوها و رویا‌هایت دارد و هرچه که این عنصر مدت‌ش طولانی‌تر شود تو هم کم‌بودش را بیش‌تر حس می‌کنی. انگار این زمان حلال خوبی است برای حل کردن مشکلات درون خود و ...

هرچه هست یک عنصر ناشناخته است که هم‌ش می‌خواهد به تو ثابت کند که عقب هستی و اگر تلاش نکنی روزگارت تباه می‌شود و دایم می‌خواهد خواص خود را به رخت بکشد. اصلاً فکر می‌کنم زمان اگر از همان وقت‌ها هم در کتاب‌هایمان به عنوان یک عنصر با رنگ و بوی متفاوت در شرایط مختلف جای می‌گرفت که هر کس به نوعی تاثیر آن را ببیند و هرچه کهنه‌تر شود طولانی‌تر و طولانی‌تر می‌شود. انگار قدرش را بیش‌تر بدانی تا بیش‌تر بشناسیش. اصلاً همین است از این به بعد، من هم به جدول مندلیف یک عنصر دیگر اضافه می‌کنم به نام «زمان».

مروارید، 20 ساله



هم جایشان را به ناچار به ربات‌ها می‌دهند. من نمی‌خواهم جزئی از این آینده ترسناک و پر از حیف گفتن‌ها باشم! برای همین دنبال چیزی هستم که هرگز و هرگز جایش را به ربات‌های بی‌جان و بی‌احساس ندهد. من استفاده کردن از قدرت تخیل و قدرت درک کردن انسان‌ها را انتخاب می‌کنم؛ انسان‌هایی که در آینده به علت حضور اجتناب‌ناپذیر ربات‌ها از حال هم تنهاتر خواهند شد و بیش‌تر از هر چیز دیگری نیاز به حرف زدن در راه درک شدن دارند. من می‌خواهم روان‌شناس شوم! از همه این‌ها گذشته، دلیل اصلی علاقه من به روان‌شناسی کمک کردن به انسان‌های تنهائی‌ست که این دنیا برایشان کم گذاشته است. خیلی کم آدم‌هایی مثل فرزند کمانگرها به وجود می‌آیند برای ادامه دادن راه‌های به پیروزی نرسیده انسان‌ها. چون مطمئنم فرزند و امثال وی دردها و رنج‌های مردم را لمس کرده بودند و برای رهایی می‌جنگیدند.



من به جای این‌که جان انسان‌ها را با تیغ جراحی نجات دهم می‌خواهم روح‌شان را با تریبی نجات دهم. در دنیایی که شاید فردا به کل در دست ربات‌ها گرفتار باشد. نجات دادن روح دختران و پسرانی که زیر بار اجبارها هرگز وقت نمی‌کنند خودشان را بشناسند و تبدیل به ربات نشوند.

نسترن جعفری، 19 ساله

شغل من

سنوآل ترسناک دوران کودکی من و خیلی‌های دیگر این بود که «در آینده می‌خواهی چکاره شوی؟» بگذریم از این‌که این سنوآل چه قدر می‌تواند اشتباه باشد، من خودم هیچ وقت نمی‌دانستم که به چه شغلی علاقه دارم با این‌که به حرف مادرم گوش می‌دادم که می‌گفت شغلی را انتخاب کن که در آینده هر روز صبح به شوق سر کار رفتن بیداری شوی. اما باز هم نمی‌دانستم چه شغلی مرا هر روز صبح از خواب با خوشحالی بیدار می‌کند؟ شغل آینده‌ام در کودکی چیزی بود که دیگران آرزویش را برایم ساخته بودند: پزشک شدن. با این‌که علاقه چندانی نداشتم رشته علوم تجربی را انتخاب کردم و بعد از سه سال فهمیدم که انتخاب اشتباه بود. چون فهمیدم و دانستم من هر روز صبح با شوق این‌که

به بیمارستان قرار است بروم بیدار نمی‌شوم؛ خبر دادن مرگ به بیماری که با اضطراب به من چشم دوخته است هیچ شوقی برایم ندارد و حتی برعکس بدترین چیز می‌تواند باشد. از طرف دیگر، من در دنیای مدرن و پیشرفته آینده نمی‌خواهم شغلم را به ربات‌ها واگذار کنم و حسرت این را بخورم که چرا در نوجوانی بهتر و عاقلانه‌تر انتخاب نکرده بودم.

من هر چیزی را هم که ندانم این را خوب می‌دانم که از حسرت انتخاب‌های غلط گذشته خود متنفرم. به هیچ وجه نمی‌خواهم حس الان جراحان قلب را داشته باشم که می‌دانند در آینده ای نزدیک جای خودشان را با ربات‌های ژاپنی که طراحی و برنامه‌ریزی برای جراحی قلب شده‌اند عوض خواهند کرد. یا فضا‌نوردانی که دیگر به بودن‌شان نیازی نیست چون با پیشرفت هر روزه علم حتماً ماهواره‌های بهتری طراحی می‌شود که جای آن‌ها را هم می‌گیرد. بانکداران، مغازه‌داران، آرایشگران و حتی معلمین

فقر نسبی کودکان در

سوئد...

تولد و بزرگ شدن در شرایط نامناسب خانواده و فقر نسبی در جامعه کنونی سوئد تاثیر منفی بر زندگی کودکان دارد. کودک خانواده فقیر، از شرایط برابر با کودکان هم سالش در جامعه به اصطلاح دموکراتیک سوئد برخوردار نیست. این حقوق شامل خوراک، پوشاک، تحصیل، بازی، تفریح، سفر و... است.

سانا پانزده ساله می‌گوید:

«من اغلب به موقعیت و شرایط زندگی فکر می‌کنم در حالی که سر کلاس نشسته‌ام. به معلم و تخته کلاس نگاه می‌کنم اما نه چیزی می‌شنوم و نه یاد می‌گیرم. بیش‌تر اوقات چیزی از درس‌های مدرسه را یاد نمی‌گیرم به خاطر شرایط زندگی.»

نوجوانانی چون سانا که در فقر نسبی زندگی می‌کنند شانس پیشرفت کمتری در تحصیل دارند.

بنیامین 13 ساله می‌گوید: «به‌نوعی مورد اذیت و تمسخر هم‌سالان خود قرار دارم. چون دسترسی به کامپیوتر و موبایل هوشمند ندارم. برای وارد شدن به گروه‌های مختلف مدرسه، باید این ابزارها را داشت.»

در سیستم مالیاتی جامعه سوئد، همه بچه‌ها تا سن هجده سالگی کمک مالی دریافت می‌کنند. این کمک مالی به اندازه‌ای است که می‌توان با آن پوشاک در حد معمول خرید.

در جامعه‌ای که کودکان از همدیگر تقلید می‌کنند و چشم و هم چشمی رایج است چه بسیار کودکانی که توان مالی ندارند تا گوشی جدید تهیه کنند و یا به سفرهای خارج بروند به نوعی در مدرسه منزوی می‌شوند. ما خانواده‌هایی در بهشت استکهلم داریم که حتی فاقد بردن کودکان خود به شهر بازی هستند. همه این‌ها تاثیر به سزایی در زندگی کودک دارد و منجر به افسردگی و انزوا می‌شود.

سمیه عزیزاده، 19 ساله



چرا من چون گذشته

روزه نمی‌گیرم؟

من یک نوجوان مسلمان هستم که چهار سال است در سوئد زندگی می‌کنم. در این مدت که در یکی از آزادترین و پیشرفته‌ترین کشورهای جهان زندگی کرده‌ام تغییر و تحولات زیادی در سبک زندگی اسلامی من رخ داده است. یکی از این تغییرات، روزه نگرفتن من مانند گذشته در ماه رمضان است. با نگاه کردن به زندگی خودم، متوجه دلایل این تغییرات شدم. برخی از این دلایل بسیار علمی و منطقی است که حتی باعث تغییر زندگی ما می‌شود. دلیل اول برای آن‌که من مانند قبل

روزه نمی‌گیرم این است که ماه رمضان در فصل تابستان است و در این فصل روزها بسیار طولانی‌ست. در نتیجه بدن انسان نیاز به آب و غذا دارد، که بتواند وظایف خود را انجام دهد. این وظایف عبارتند از کار کردن، درس خواندن و ...

دلیل دوم محیط اطراف انسان است. با توجه به این که من در محیط مذهبی و بسته‌ای مانند شهر «مقدس» قم بزرگ شدم و در آنجا روحانیون و افراد مذهبی زیادی زندگی می‌کنند که در نتیجه مذهبی بودن این محیط بر اخلاق، رفتار و ذهنیت من تاثیر زیادی گذاشته بود. این دلایل باعث مصمم بودن من برای روزه بود. اما از زمانی که به سوئد آمده‌ام و دیگر از این محیط خبری نبود و من به محیطی دموکراتیک وارد شده‌ام که مذهب در آن نقش

ندارد. در اوایل تلاش کردم که مذهبی بودنم را حفظ کنم اما با گذشت زمان، محیط بر اخلاق رفتار و ذهنیت تاثیر گذاشت تا مصمم بودن من به روزه گرفتن کم‌رنگ شد.

دلیل سوم نبود خانواده در کنارم است. من در یک خانواده نسبتاً مذهبی بزرگ شدم که خانواده‌ام بر احکام دینی تاکید زیادی داشتند. اما در این کشور من تنها زندگی می‌کنم و دیگر خبری از این تاکیدهای مذهبی نیست. این علت‌ها باعث روزه نگرفتن من شده است.

محمد فرهاد جعفری، 17 ساله

چرا روزه نمی‌گیرم؟

وقتی که بچه بودم گوشم پر شده بود که روزه گرفتن برای بدن مفید است و مردم روزه می‌گیرند تا سالم بمانند و در عین حال، به فکر فقر باشند. در ماه رمضان، یاد گرفته‌ایم روزه بگیریم و در موقع افطار به اندازه چهار وعده غذا بخوریم! در اوایل ماه رمضان، تک‌تک روز هایش را بشماریم و بگوییم چه ماه بدی و در پایان آن بگوییم چه ماه پر برکتی! در آخر هفته برای این‌که بتوانیم روزه نگیریم از شهر خارج می‌شدیم و خودمان را گول می‌زدیم که روزه برای مسافر واجب نیست. یاد گرفته‌ایم که اگر روزه نمی‌گیریم به دروغ خودمان را به بیماری بزنیم.



depositphotos

Image ID: 175229182 www.depositphotos.com

روزه می‌گرفتم فقط بر اساس چیزهایی که به من آموختند بر اساس دورویی. این‌ها بودند خاطرات من از روزه گرفتن در زمان کودکی. از وقتی که به سوئد آمده‌ام یاد گرفته‌ام که دورویی کار اشتباهی است و انسان باید با خود و دیگران صادق باشد. من با خودم صادقم و به آزادی می‌گویم که روزه نمی‌گیرم.

امین رسول زاده، 17 ساله

گفت و گوی دو همکلاسی؛ نسترن جعفری با رئوف اخوان

سؤال: خودت رو معرفی کن؟

جواب: اسمم رئوف است. 20 سال دارم. سال ۱۵۲۰ از ایران مهاجرت کردم و به زودی 4 سال می شود که در سوئد زندگی می کنم. الان هم در کلاس فارسی در خدمت همکلاسی هایم هستم!

س: از زندگیت در ایران تعریف کن برای مثال از رشته تحصیلی، کار، اوضاع درآمد و ...

ج: رشته تحصیلی ام در ایران ریاضی فیزیک بود، و کماکان به عنوان معلم خصوصی کار می کردم، اوضاع درآمد بد نبود.

س: در حال حاضر چه شرایطی در این کشور داری؟ موقعیت تحصیل، کار، درآمد، خانه و ...

ج: مشغول تحصیل در folkhögskola هستم، در حال حاضر در یک پیتزایی به صورت غیرقانونی کار می کنم ولی قبل از آن در یک کارواش کار می کردم که بخش مهمی از زندگیم را می گرفت. از ساعت 9 صبح تا 9 شب با حقوق ساعتی 20 کرون کار می کردم. کار الانم موقتی است و این یک کار سیاه است که مدام مجبور به تغییر کار می شوم. در حال حاضر درآمد ساعتی 40 کرون است. در یک اتاق اجاره ای زندگی می کنم با کرایه ماهیانه 4500 کرون.

س: از بازار کار ایران تجربه ای داری؟ ج: تجربه چندانی ندارم ولی در کل عادی بود.

س: بعد از این که جواب منفی پی در پی از طرف اداره مهاجرت گرفتی چه طور زندگیت را می چرخانی؟ از شرایط تحصیلات بگو؟

ج: از دبیرستان اخراج شدم، و به همین دلیل از دور مسابقات هم اخراج شدم. در حال حاضر حالم هم تعریفی ندارد. آدم هایی که در شرایط من هستند در ثانیه ها زندگی می کنند و حتی از ثانیه بعدی هم خبری ندارند. وقتی آدم جواب منفی می گیرد همه چیز را از دست می دهد دوستانش و آینده اش! به پله صدم زیر صفر می رسد آدم به طور کلی افسرده می شود. افسردگی که توصیف ندارد. حتی بعضی ها به مواد مخدر روی می آورند.

س: پس چه طور توانستی کار پیدا کنی؟ ج: با دوستانم که در این کار بودند صحبت کردم و آن ها کمک کردند.

س: بازار کار سوئد و ایران رو می تونی مقایسه کنی؟

ج: از نظر من هر دو کثیف هستند. چون پول کثیف است. اما در این جا آینده درخشانی برای خود تصور می کردم. چیزی که در ایران هم برای من نبود و اکنون در این جا هم دیگر نیست. در کل کار سیاه فضای خوبی ندارد یعنی اصلا خوب نیست.



س: از بی عدالتی هایی که برای جوانی در شرایط تورخ داده است بگو؟

ج: من در کل در زندگی ام آرزویی نداشتم هدف داشتم. با این وجود امید هم داشتم. ولی حالا نه امید و نه هدفی دارم. نبود امید است که می گویم من در هر ثانیه با کلی استرس زندگی می کنم. من حتی اگر مریض هم شوم نمی توانم دکتر بروم. این چیزها گفتنش هم سخت است، وقتی در خیابانم مرتب پشت سرم را نگاه می کنم که پلیس دنبالم نباشد و هم چنان در محل کار در ترس و وحشت به سر می برم. حس می کنم حرمت یک حیوان از من در این جامعه سوئد بیش تر است چون یک حیوان در این کشور، گرسنه نمی ماند اما من و امثال من چرا. نتیجه همه این ها این است که آدم می رود بالای یک پل می پره پایین ولی نجاتش می دهند.

س: بعد از همه این اتفاقات چه مشغله های فکری داری؟ راهحلی برای کم کردن فشار پیدا کردی؟

ج: راهحل این که روزی 12 ساعت با پولی ناچیز کار کنم تا به چیزی فکر نکنم و حالم بدتر نشود.

س: علت بی عدالتی ها را در چه می بینی؟ ج: از نظر من عدالت در جایی وجود ندارد. پس بی عدالتی هم مفهومی ندارد. همه این ها حماقت خودم است.

س: از آرزوهایت تعریف کن؟ ج: گفتم که من هیچ وقت هیچ آرزویی نداشتم.

س: از حالا به بعد به چه چیزی فکر می کنی؟ برای داشتن زندگی آرام تر و عادلانه تر؟

ج: من از بس کار می کنم دیگر وقت نمی کنم به چیزی فکر کنم.

کمبودها در مدارس

اختلاف طبقاتی در بیش تر کشورهای جهان وجود دارد حتی در کشور پیشرفته و مدرنی چون سوئد!

بچه ها در سوئد هم از حق و حقوق برابری برخوردار نیستند و این بستگی به کمون شهری که در آن زندگی می کنند دارد.

برخی از کمون ها مبلغ بیشتری را صرف تفریحات و سرگرمی بچه ها می کنند. این در حالی است که در بعضی از شهرها، بچه ها از امکاناتی کمتری برخوردار می شوند.

امکانات کمک درسی هم به تمام بچه ها یکسان داده نمی شود. یا اهمیت کافی به خواسته های آن ها نمی دهند. تمام این ها باعث افسردگی یا افت درسی بچه ها می شود.

برای مثال، در شهری که من قبلا زندگی می کردم امکانات خیلی بیش تری از جمله معلم کمکی در زبان مادری داشتم در حالی که من حتی تقاضای آن را نکرده بودم. ولی در مدرسه آکالا، شاید من بیش از ده بار به معلم گفتم که من به کمک درسی احتیاج دارم و بعد از کلی تلاش توانستم معلم کمک درسی بگیرم چون کمون پول کافی به مدرسه نمی دهد تا آن ها بتوانند نیازهای ما را تامین کنند. من فکر می کنم همه این مشکلات به خاطر کسر بودجه کمون هاست.

مریم مجرد اول، 16 ساله



Fattigdom bland barn inför sommaren

Nu när vi närmar oss sommaren fylls de flesta människor upp med glädje av tanken på att resa och njuta utav dagarna, men så är det inte för alla. I dagens samhället är inte sommaren en tid att åka runt och koppla av för alla, och för barn som bor i låginkomstfamiljer kan sommaren vara raka motsatsen. Att växa upp i fattigdom kan ha stor påverkan på en människas möjligheter att tillgodogöra sig sina rättigheter. I 2019 lever ungefär 186 000 barn i ekonomisk utsatthet i bara Sverige. Sällan handlar fattigdom bland barn i Sverige om att frysa eller gå hungriga utan istället handlar det oftare om att familjer med ekonomisk utsatthet är mindre delaktiga i samhället. De kan begränsas av exempelvis höga avgifter för fritidsaktiviteter, eller något så enkelt som en biobiljett. Låginkomst sätter barns psykiska hälsa i fara, även i västvärlden, men det finns en stor brist på erkännande om det inflytande som fattigdom kan ha på barns mentala hälsa och välbefinnande. Trots att fattigdomen finns närvarande året runt är det just nu under sommaren då skolan är över och barn kanske inte har något att göra under dagarna, det är då det verkligen känns av. Dessa familjer måste exempelvis förse måltiderna under dagen som de skulle annars få i skolan helt gratis. Det är därför viktigt för samhället att organisera gruppaktiviteter för barn under sommaren och att ge fria måltider till dessa barn samt hålla dem upptagna under dagen är ett sätt för att få de att inte känna sig lika utanför. Det är viktigt att inte glömma den kamp som en del barn står inför när sommaren närmar sig.

Ametis Jalali, 17 år



Vi som samhälle kan dock underlätta mycket!

Nu är sommaren här. För de flesta en efterlängtat tid då de kanske får njuta av en kort semester utomlands. Men så ser det tyvärr inte ut för alla. Det är vid denna tidsperiod då barn och föräldrar, som lever i en ekonomisk utsatthet, har det jobbigast. Då de får betrakta vänner och familj med bättre ekonomiskt tillstånd uppleva en sommar fylld med resor och läckerheter.

Samtidigt som dessa barnfamiljer kanske inte ens har råd med fickpengar till glass eller

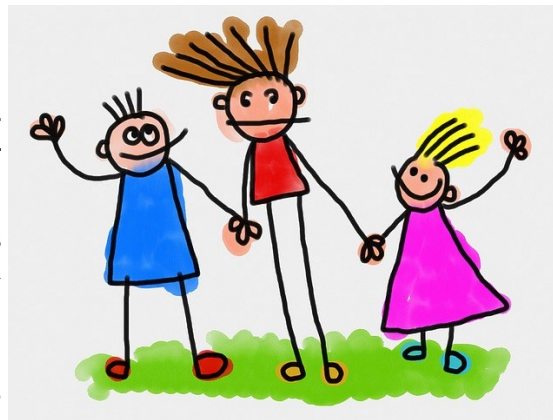
busspengar till sina barn. Detta kan orsaka negativa saker i samhället i framtiden. Till exempel har många svårt att få välbetalda jobb för att tjäna tillräckligt med pengar så att de kan försörja sin familj och hjälpa sin barn att njuta av sin sommar. Eftersom barnen inte har råd att göra något uppstår kanske avundsjuka och detta kan i förlängning göra att kriminaliteten öka då de umgås i fel kretsar som kanske utlovar snabba pengar.

Vi som samhälle kan dock underlätta mycket för dessa familjer. Vi kan börja med att ge gratis SL biljetter till barn och ungdomar i Sverige så att de kan åka till allt som Stockholm erbjuder, där mycket är gratis. Framför allt bör alla skolor återinföra PRAO för att eleverna ska få kontakter inom yrkesvärlden vilket kan uppmuntra ungdomar att börja jobba så att de själva kan tjäna ärliga pengar.

Elena Mehranfard, 17 år

Fattigdom bland barn under sommaren

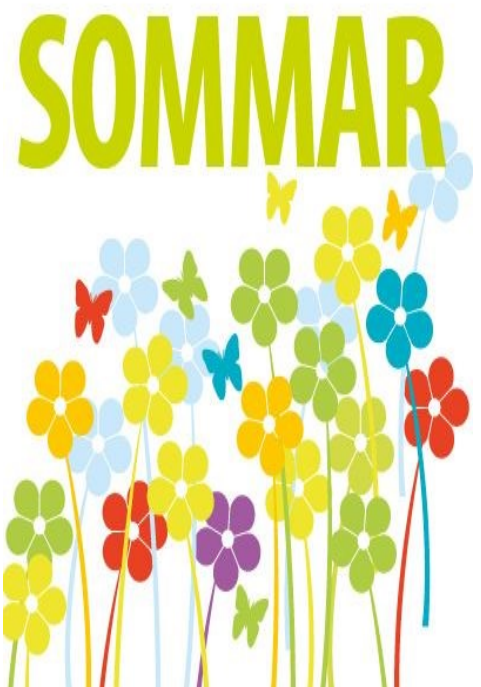
Sommaren är en tid för glädje och lycka men ändå finns det tusentals barn runt om i världen som aldrig riktigt kan njuta av sommaren. Det finns barn vars föräldrar inte har råd med att åka på semester, gå på tivoli eller något så enkelt som att gå på bio. Vissa spenderar sommaren inomhus med knappt någon mat medan andra äter på dyra restauranger.



När jag tänker på detta får jag en stor känsla av besvikelse. Alla förtjänar att spendera sin sommar till fullo och umgås med sina nära och kära. Jag tycker att vi borde ge mer uppmärksamhet och visa hänsyn till

barn som lever i fattigdom. En liten del av skattepengarna borde därför gå till gratisaktiviteter för ungdomar under loven.

Dania, Ahkavan, 14 år



Student och framtiden

Snart är dagen kommen. Den efterlängtnade dagen, dagen tusentals ungdom längtat efter, kämpat för och räknat ner för. Dagen man lämnar skolan bakom sig och går in i vuxenlivet. Ett nytt kapitel som ska fyllas i. Ett nytt tomt blad som ska fyllas i med nya utmaningar och upplevelser. En ny dörr ska öppnas med nya valmöjligheter och en ny omgivning.

Att få springa ut i det varma sommarvädret och kännas sig fri från alla prov och inlämningar. Att känna sig fri från lärarna tjat, och elevernas mumlande.

Att känna sig fri från alla de traumatiserande bokstäverna, A,B,C,D,E, och värst av allt F.

Att inte behöva vakna upp tidigt på morgonen för att sedan sitta bakom en dator och en bok är känsla av att få vara fri.

Ungdomarna är lyckliga, de har beställt sina studenthattar, sina plakat, sin studentklänning eller kostym. Nedräkningarna har börjat. De började redan i höstas men nu så är det dags, 3 veckor till!

Visslande och hejande familj och vänner väntar ensligt på att man ska springa ut. Champagne som skvätter över allt och alla. Bara glada miner och massor med bilder.

Nu kan livet börja!

....

Vad händer nu då? Ingen skola, inga lärare, inga klasskamrater. Endast tystnaden som sprider sig i huvudet.

Vad ska jag göra nu? Plugga vidare? Jobba? Eller ska jag ut och resa istället?

Vissa väljer att ta ett sabbatsår och bara njuta av att inte behöva plugga, jobba för att samla in sig pengar och pröva på olika yrken. Andra, väljer att utforska världen, back pack:ar sig runt och somliga väljer att studera efter studenten för att så fort som möjligt bli klar med studierna.

Men en sak är säkert. Alla kommer att sakna gymnasiet.

Efter tre år har man trots allt skaffat sig en hel minnen som varar för livet



Saknade av klassrummen i skolan. Saknaden av de jobbiga 02:orna i korridoren, saknaden av den äckliga skolmaten men de söta personalen i köket. Saknaden av att tjata på lärarna att flytta fram deras prov. Saknaden växer.

Vem visste att man skulle sakna gymnasiet så här mycket? 3 bästa åren i ens liv. Så mycket man fått lära sig och så mycket man utvecklats som person.

Mahya Shahsafi, 18 år

Fattigdom bland barn familjen inför sommaren

Sommaren är en härlig men ändå jobbig tid för barn. Många barn har inte den ekonomiska möjligheten att resa på semester och göra roliga saker som t.ex åka på tivoli och äta god mat. Vissa barn eller snarare familjer har en budget som de måste hålla sig inom. Den största anledning till detta är att deras föräldrar inte tjänar tillräckligt med pengar för att kunna göra dessa saker med sina barn.

Jag tycker att det borde finnas en möjlighet för dessa barn att få uppleva något roligt på sommaren som t.ex att gå på kollo. Denna möjlighet är svår att göra till verklighet eftersom nästan allt i dagens samhället kostar mycket pengar.

Jag tycker inte att det borde finnas någon skillnad mellan fattiga och rika. I slutet av dagen är vi alla människor och vi borde bli behandlade likadant.

Laura Karimzade, 14 år

Sommarkänsla

Sommarkänsla innebär för mig en belöning efter ett helt års hårt arbete i skolan, där man kan vara med sin familj och resa tillsammans. Man kan koppla av och tänka på andra saker än skolan och man får helt enkelt vila ut sig tills en ny termin börjar med nya möjligheter och förändringar. Sommarkänslan är dessutom något som motiverar mig till att arbeta hårt i skolan och att få bra betyg. Detta gör att jag inte behöver oroa mig över att jag inte gjort bra ifrån mig. Sommarkänslan är något som jag mår bra av och något som låter mig sväva iväg och leva i min egen bubbla. Jag får äta god mat, vara med min familj och göra det jag älskar, vad mer kan man begära?!

Dorna Montazeri, 15 år



20 dagar kvar tills ...

Jag har 20 dagar kvar tills jag ska jag ta studenten. Det känns helt överkligt, jag är ju fortfarande ett barn. När man tar studenten blir man utsläng i den riktiga vuxen-världen, man får en frihet som tidigare inte funnits. Men den här friheten kan vara läskig. För mycket frihet ger oss för många val, vad ska man välja? Vilken utbildning ska ja ta? Ska ja stanna i Sverige eller plugga utomlands? Eller ska jag strunta i utbildningen och jobba istället? Ja, de finns oändligt många val, val som jag inte är redo att göra ännu. Men nu är vi tvungna, för om 25 dagar är studenten. Alla år i grundskolan och gymnasiet har lett upp till den här dagen.



Vännerna som man får i gymnasiet är inte som i grundskolan. Då var man barn, och man visste inte ännu vem man är, man lärde känna sig själv. Nu är vi mognare och vännerna vi har nu har en större betydelse för oss. Och nu kommer vi inte se dom varje dag längre. Alla kommer att gå sin egna väg, vissa kommer man tappa kontakten med, vissa kommer vara

kvar i ens liv, men man kommer aldrig ses alla tillsammans i ett klassrum igen.

Men studenten är inte bara sorgligt. Det är ett kliv utåt. Den enorma friheten vi får kan man göra vad som helst med. Res runt jorden, träffa nya människor, och studera till ditt dröm yrke. Vänner kommer och går, men de fina minnena kommer alltid finnas med oss. Inget i livet är permanent, så istället för att vara ledsen över att någonting har tagit slut, var glad och nyfiken på vad som kommer närmast. Ändringar kan va läskiga men jag tror att det bästa med livet är att utforska det okända. Så, om 20 dagar, kan jag äntligen gå ut och utforska.

Tara Shafi, 18 år

STUDENT 2019

Olle Johansson Sveriges första student

Sveriges första student, som vi vet namnet på, hette Olle Johansson. Han var från Gotland och läste vid Uppsala universitet. Han skrev in sig på Uppsala universitet 1477 och läste teologi och allmänfilosofi.



Efter sig lämnade han en historisk skatt i form av fem års föreläsninganteckningar.

Olle Johanssons föreläsninganteckningar finns nu bevarade på Museum Gustavianum i Uppsala – inte helt olika anteckningar från i dag.

Betty Pettersson Sveriges första kvinnliga student

Betty Pettersson föddes på Adelsgatan 35 i Visby den 14 september 1838. Pappa var sadelmakaren Olof Pettersson och mamma hette Carolina, född Kullberg. Denna begåvade flicka hade tidigt stora ambitioner. Hon gick i fröknarna Molanders privatskola, som så många andra av den tidens framåtsyftande flickor.

Enligt Ingeborg Lingegård, som skrivit flera böcker om gotländska föregångskvinnor, skaffade sig Betty förmodligen sedan någon slags lärarutbildning på fastlandet.

Hon återkom till ön för att undervisa innan hon 1860 flyttade härifrån för gott. Hon försörjde sig som guvernant i slott och herresäten vid Tjust och Nyköping medan hon bidade sin tid.

33 år gammal

Betty ville ta studenten men det var vid den tiden förbjudet för kvinnor. Inte förrän 1870 beslöt riksdagen att öppna läroverken för kvinnor. Året därpå den 16 maj tog Betty som första svenska kvinna studentexamen som privatist vid Nya Elementarskolan i Stockholm. Då var hon 33 år gammal.

Vald av: Sandra, 20 år